سخنرانی مسجد سید عزيزالله تهران - جلسه 16

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْـبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّين، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَـيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ

صاحب الهيبه العسكريه و الغيبه الالهيه سيدنا و مولانا و امامنا و هادينا بالحق القائم و لعنه الله عليه اعدائهم ابد الابدين و دهر الداهرين

(لقد ارسلنا رسلنا بالبينات و أنزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط) [1]

مبحث نبوت حواشي‌ای دارد و شعبههايي از سخن دارد، اگر بخواهيم تمام جهات بحث نبوت را استيفاء كنيم، تنها يك ماه رمضان، روزي دو ساعت، آيا كفايت بكند يا خير؟

ولي از آن‌جائي‌كه «الميسور لايسقط بالمعسور» به قول فقهاء، «و ما لا يدرك كله لا يترك كله»، ما نميتوانيم يك اقيانوس را بكشيم و اين‌جا بياوريم، يك كوزه آب را كه ميتوانيم بياوريم! به مقدار قليل، بحث از نبوت بشود و بنده بر خودم لازم ميدانم مطالب اعتقادي اصولي را به سمع برادرانم برسانم، خاصه جوان‌ها. حال آن‌ها پسند باشد يا نباشد، ديگر مربوط به بنده نيست. بنده تابع افكار عوام نيستم. هرچه را عوام خواستند بنده هم دنبال آن‌ها بروم، بنده مقلد عوام نيستم، من خودم راي دارم از خودم و راي من هم مستدل و منطقي است و هركه ميخواهد بايد تابع راي من بشود. بنده در منبر واجب ميدانم اصول اعتقادي را به گوش جوان‌ها برسانم. موارد شبهه و اعتراض و انتقاد و اشكالي كه هست بگويم و تا آن مقداري هم كه خدا به من فهمانده، يك مقدار قليلي، با همين زبان الكن خودم بيان كنم. اين وظيفه شرعي من است، لذا در بحث نبوت آن چيزهائي‌كه هدف من واقع شده است آن‌ها را به عرض ميرسانم.

آقايان، نبوت انبياء براي دو چيز است و دو مطلب هم در پهلوي آن خوابيده است:

نبوت انبياء در درجه اول براي آن است كه خود انبياء را كامل كند، خود انبياء را بالا ببرد. در درجه اول هدف اين است، خود انبياء ترقي كند، حتي خاتم‌النبيين9. خاتم‌النبيين9 اشرف مخلوقات است، به قدري كه ممكنات ميتوانند از طامس قدوس نور خداي متعال ميتوانند استفاده كنند، خداوند به خاتم الانبياء9 داده است، به قدري كه همه ممكنات كمال دارند، خداوند به خاتم‌الانبياء9 داده است. در عين حال خاتم‌الانبياء9 گداي خدا است، در عين حال خاتم‌الانبياء9 نسبتش به خدا نسبت صفر است به رقم نُه، نَه به رقم يك، به رقم نُه. يعني از خدا كه او را جدا كنی، هيچ چيز است، هيچ، همه چيز است به خدا، و گداي خدا است الي الابد. تا پايان بي‌پاياني، تا آخر لااخري، پيغمبر گداي خدا است و محتاج به خدا است و بايد از خدای متعال به اين پيغمبر افاضه فيض بشود.

اهل علم كه خداوند به حق پيغمبر هم عَددشان را زياد كند و هم عُددشان و قدرت‌ها و نيروهای روحانيشان را زياد كند، زياد در مجلس تشريف دارند، من از نظر افكار مقدسه آن‌ها، يك كلمه را اشاره می‌كنم و رد ميشوم، در بحث ولايت شايد كامل‌تر عرض كنم.

فرمايش فلاسفه كه فرموده‌اند دار آخرت، دار ترقي نيست، اين فرمايش اگر مرادشان اين است كه آن‌جا ترقي استكمالي از نظر داشتن هيولا و سير دادنش در مراتب صور، به اختيار خود اين‌طرف، اگر اين را ميخواهند بگويند، بله قبول است. دار آخرت دار استكمال نيست، دار عمل نيست، دار عمل، دار دنيا است. و اگر مي خواهند بگويند دار آخرت، مابالفعل است و مابالفعل، به هيچ وجه مابالقوه نمي شود و تكامل در آن‌جا نيست، اين نامربوط و غلط است. خير. در دار آخرت، هم تكميل فراوان است.

يك دعائي است، صلوات بر پيغمبر است، در جزو آن دعا اين عبارت است:

«اللهم اعط محمد الوسيله و الفضل و الفضيله و الدرجه الرفيعه» [2]

خدايا، مقام وسيله را به پيامبر بده، حالا آن چه مقامي است، بماند. خدايا، زيادي به پيامبر بده، دائم تفضل كن، مراحمت را به پيغمبر زياد كن، خدايا درجه و پايه بلند به پيغمبر بده.

اين دعا هم مستجاب است به يك سري كه حالا وقتش نيست، از مطلب دور ميشوم و الا ميگفتم.

خدا به هر يك عدد صلواتي كه شما بفرستيد، يك درجه پيامبر را بالا مي برد.

صلوات عمومي علني به اختيار بنده است، آهسته تسبيح دستتان بگيريد و هرچه ميخواهيد صلوات بفرستيد و من را هم در ثواب صلوات خود شريك كنيد.

دعاي مستجاب است، معناي صل علي محمد9، يعني توجه به پيامبر كن، صلاه به معناي توجه است. توجه خدا به پيغمبر عين تجلي خدا بر پيغمبر است و عين افاضه فيض به پيغمبر است و عين بالارفتن پيغمبر است.

در اين تشهدهاى خودتان دعائي كه ميكنيد، بعد از صلوات تشهد چيست؟ ميگوييد: «و تقبل شفاعتنه في امته و ارفع درجته»، خدايا درجه پيغمبر را بالا ببر، بالا ببر، و خدا هم بالا ميبرد. هر دعائي كه در مورد پيغمبر بكنيد، مستجاب است، آن رد نميشود، و لو از دهان يك فاسق بيرون بيايد. اين هم بياني دارد كه حالا وقتش نيست، انشاءالله در بحث ولايت شايد به آن اشاره كنم. پيغمبر خاتم با اين‌كه افضل ممكنات و اشرف مخلوقات است، الي الابد، تا پايان بي‌پاياني، گداي خدا است و خدا به او تجلي و توجه و عنايت ميكند و به هر توجهي يك رتبه، رتبه پيغمبر بالا ميرود. اين براى عالم آخرت او است، عالم دنياى او كه به طريق اولي.

پس پيغمبرها را كه به دنيا ميآورند، هدف اوليه، ترقي دادن خود پيامبران از راه عبادت است، از راه بندگي. آن چيزى‌كه آدم را بالا ميبرد بندگي خدا است، چيز ديگري بالا نميبرد، معطل نشويد.

كلمه جامعه، آن چيزى‌كه عامل بزرگ كمال بشر است، آن چيزى‌كه محرك بشر به درجات عاليه راقيه است، بندگي خدا است، بندگي خدا است. چيزي ديگري به انسان درجه كامله را نميدهد، مكمل ما در دنيا، بندگي خدا است. انبياء هم بايد بندگي خدا كنند. آن‌ها را به دنيا ميآورند براي بندگي خدا تا ترقي كنند، تا علاوه بر كمالات ذاتي كه خدا به آن‌ها داده است، كمالات اكتسابي هم پيدا كنند.

شما صد هزار تومان به پسرتان ميدهيد، ميگوئيد: برو بازار كاسبي كن، اين هم بازار ميآيد و شروع به كاسبى مى‌كند. صد هزار تومان را سال اول، صد و پنجاه هزار تومان ميكند، سال دوم، دويست هزار تومان ميكند، سال سوم پانصد هزار تومانش ميكند، همين‌طور تصاعدى بالا مى‌رود. اين پسر دو جور ثروت دارد، يك ثروتي كه زحمتش را نكشيده است و پدرش به او داده است، يك ثروتي هم كه بر اثر زحمت خودش پيدا كرده است.

انبياء هم اين‌طور هستند، يك كمالاتي را خدا ذاتي به خود آن‌ها داده است، آن‌وقت آن‌ها را به دنيا آورده است كه با آن سرمايه كمالات ذاتي، بندگي خدا كنند و كمالات اكتسابي پيدا كنند، مثل من و شما، فرقي نميكند، هيچ فرقي نميكند.

خوب، عبادت مختلف است، عبادت منحصر به نماز خواندن و تسبيح در دست گرفتن و لااله الا الله گفتن نيست، اين يك رقم عبادت است. عبادت انحائي دارد. اگر بنده هم براي خدا حرف بزنم، لله باشد، همگي درست به دست من نگاه كنيد، اگر من براي خدا حرف بزنم، لله، نه لوجه الله! لوجه الله نباشد، لله باشد، اين گفتار بنده هم عبادت است. اما وقتي لوجه الله شد، خير، عبادت نيست، پول طلبي و كاسبي است، مثل شما، فرقي نميكند. شما جنس خارجي ميفروشيد ولي بنده جنس داخلي ميفروشم، شما جنس مشت پر كن ميفروشيد، بنده جنس هوايي ميفروشم اگر لله نبود.

خدايا به حق پيغمبر، نيت‌هاي ما را خالص بفرما.

بگذرم،

اين هم عبادت است، گودش دادن شما به عرايض بنده، لله و في الله عبادت است. كاسبي كردن شما هم عبادت است، به شرط اين‌كه مطابق شرع باشد، «الفقه ثم المتجر» [3] مطابق شرع باشد، ربا نباشد، غش و تدليس نباشد، بيع كالي به كالي نباشد، بيع‌هاي محرمه‌اي كه فقهاي ما در متون فقهي و رسالههاي عملي نوشته‌اند نباشد، بنداز نباشد. بازاري‌ها اصطلاحاتي دارند، جوان‌ها نميدانند، ميگويند: بنداز كن، اين آشيخ است حاليش نميشود، هالو است بنداز كن توماني سه قران، دستش را ببوس و يك التماس دعا كن و جنس را هم دو برابر به او بفروش، آشيخ است حاليش نميشود. به سر خودم آوردهاند همين بازار! با دو تا چايي كه به بنده دادند، دو تا التماس دعا و دو تا تعريف از منبر من!

چون راه استعمار هر كسي يك چيزي است، راه استعمار ما منبري‌ها اين است كه تعريف از منبر ما كنيد، درست و حسابي ركاب به شما ميدهيم. دو سه تا تعريف كرد بعد يك فاستوني مزخرف كه بنجل بود و ته دكانش مانده بود با منت كه اين فاستوني چنين است، پول حلال لازم است پول شما پول حلال است نوكری امام حسين7 است، توماني سه قران به من انداخت! بنداز كرد! سوار كن، چاشني كن، اين‌ها عبارت‌هايشان است.

چاشني نكند، بنداز نكند، آب توي گوش هالو نكند، بي‌انصافي نكند، به منفعت كم بسازد، در هر ده متر پارچه، نيم متر را ندزدد، در هر یک كيلو جنس با ترازو، نيم سيرش را از آن‌طرف نزند، از اين دزدي‌ها خلاصه كلام نكند، كاسبي مشروع، عبادت است، بالاترين عبادت‌ها است، بالاترين عبادت‌ها است. كسب كند، پول در بياورد، چه كسي گفته است پول بد است؟ غلط كرده است هركس ميگويد پول بد است. پول خوب است، پول محبوب خدا است، خدا دوستش ميدارد.

خدا ميگويد: بدهيد، (فاعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه و للرسول) [4] (من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا) [5] پيامبر هم پول را دوست ميدارد، همه دوستش ميدارند، بنده هم دوستش ميدارم، اما از طريق مشروع و به راه مشروع مصروف شود. اين‌چنين كسبي عبادت است، كارگشايي برادران ديني، قضاء حوائج برادران ديني، بهترين عبادت‌ها است. عبادت منحصر به همين تسبيح در دست گرفتن و لااله الا الله گفتن و يا قرآن خواندن نيست، اين‌ها همه عبادت است.

يك عبادت داريم كه به عقيده بنده درجه يك است، نمره بيست دارد، چيست؟ تربيت كردن نادان، تعليم جاهل، تربيت كردن نادان غافل، اين بالاترين عبادت‌ها است، احياء نفس است به حيات روحاني، يك ناداني را بگيري، چهار تا مسئله ديني به او يادش بدهي، در اصول عقايدش، در فروع عقايدش، در اخلاقياتش، اين ياد دادن تو نادان را و دانا كردن تو او را، بالاترين عبادت‌ها است. يك بچه بي‌تربيت فاسدالعمل را تربيت كن، اين را به راه صلاح و اصلاح واردش كني، يك بچه يتيمي را اداره كني و نگهداري كني.

خداوند اين حاج آقا رضاي جعفري را طول عمر بدهد.

چرا آمين نگفتيد؟ من بي‌خود كه دعا نكردم، بچههاي يتيم بي‌پدر، اين‌ها را جمع كرده و ميكند، اين‌ها را ملا ميكند، اين‌ها را صالح ميكند، اين‌ها را بنده خدا ميكند، به هريك بچه يتيمي كه او احياء كند، مثل اين است كه تمام بشر روي زمين را احياء كرده باشد.

خدا به او و به هركس مانند او كه در مقام تعليم و تربيت و احياء بچههاي يتيم است طول عمر بدهد.

خوب، اين تعليم و تربيت بسيار خوب است، و باز عرض كنم، به شرطي كه تعليم و تربيت لله باشد لا لوجه الله، به هدف حقوق آخر برج نباشد. معلمينی وارد رشته تعليم ميشوند، اما نه براي خدا، براي اسكناس‌هاي آخر برج، عينا اين معلمين مثل فعله و عملههايي هستند كه مي‌آيند سر كار عملگي، صبح بيل مي‌زنند تا غروب، براي اسكناس پنجاه توماني. حالا مزد عمله پنجاه تومان شده است، آن‌چيزی‌كه تكان كم خورده است منبر است! حضور مبارك شما عرض كنم، از صبح بيل ميزند تا غروب براي چه؟ عاشق چشم و ابروي تو است؟ ابدا، هرچه به او ميگويي، چشم، چشم، حاج آقا، می‌گويی: پسر بيا، آجرها را بردار، چشم می‌گويد، چشم.

اين چشم‌ها كه ميگويد، اين عاشق چشم و ابروي تو نيست. بنده خدا، اين عاشق اسكناس پنجاه توماني غروب است، اگر به او ندهي ابدا گوش به حرفت نميدهد و اعتنا هم به حرفت نميكند. آن معلمي هم كه براي حقوق آخر برج به مدرسه ميرود، عينا مثل اين عملهها است، ملتفت باشيد. او

عاشق چشم و ابروي بچهها نيست، او دلش به حال اطفال نسوخته است، او دلش به حال شكم خودش سوخته است و آخر برج هزار تومان و دو هزار تومان، كه اگر آخر برج به او حقوق ندهند، ميگويد: گور باباي بچهها هم كرده، مگر من نوكرشان هستم.

آن معلميكه لله، براي خدا تعليم كند و یک ناداني را دانا كند، يك فاسدالاخلاقي را به صلاح و اصلاح در آورد، بالاترين عبادت‌ها است. آخوند مكتبي شدن، لله، لله، اين لله، اين قيد و شرط را حفظ كنيد. براي خدا آخوند مكتبي بشويد، بنشانيد چهار تا بچه را الفباء يادشان بدهيد، مثل اين عده‌اي كه الان از قم به طرف ايران مبعوث ميشوند، كه من خيلي خوشحال هستم، دعا در حقشان ميكنم.

خدا به حق پيغمبر اين دستگاه تعليم و تربيت سياري را كه از قم به شهرستان‌ها مبعوث ميشوند، خدا به حق پيغمبر همه را تائيد بفرمايد.

حداقل در عرض اين دو سه سال، صد هزار نفر را اين‌ها قرآن خوان كرده‌اند، اي خدا خيرشان بدهد. به اطراف ميروند، بچهها را قرآن ياد مي‌دهند، بزرگ‌ها را قرآن ياد ميدهند. در ظرف سي الي چهل جلسه، با يك متد خاصي و با يك روش مخصوص قرآن‌خوان ميكنند، بچه و بزرگ را، پير و جوان را، بالاترين خدمت‌ها است.

خدايا آن دستگاه تبليغي كه دارد مردم را به خواندن قرآن موفق ميكند او را عظيم و قوي بفرما.

هركس در رشته تعليم و تربيت ديني مردم است، براي خدا، خدايا او را طول عمر، عز كامل، توفيق شامل، تائيد كامل عطا بفرما.

اين تعليم قرآن خيلي قيمت دارد، خيلي قيمت دارد، اگر مقتضي شد، من يك روزي، دو روزي، در قرآن صحبت كنم، خواهم گفت كه اين تعليم قرآن و قاري قرآن شدن، چه ثواب عظيم و چه نورانيت بزرگي دارد.

در هر حال.

ملا باجي شدن و ملاباشى شدن، لله، بالاترين عبادت‌ها است.

انبياء را به دنيا آورده‌اند، براي اين‌كه خود انبياء كامل شوند، از چه راه؟ از راه بندگي خدا، كدام شعبه بندگي؟ همه شعبهها، مخصوصا آن شعبه فوق‌العاده بزرگ كه تربيت جهال و تعليم جهال باشد. به دنيا آورده‌اند تا خلق را هدايت كنند، رسل را براي آن فرستاده‌اند كه مردم را تربيت كنند،

مردم را از ظلمات جهل به انوار علم وارد كنند، مردم را از خرابي اخلاق و فساد اخلاق به صلاح اخلاق بكشانند، اين هم رشته عبادت آن‌ها است. قهرا لازمه اين مطلب اين است كه مردم هم در اثر تربيت انبياء ترقي كنند، مردم هم در اثر تعليمات انبياء ترقي كنند و به راه بندگي خدا بيافتند و بندگي خدا را عمل كنند و دانا به معارف الهي شوند و بالا بروند.

پس در بعث رسل دو هدف است:

هدف اوليه، ترقي خود انبياء است. هدف دوم ترقي بشر و تكميل بشر است. اين قانون علمي است، اين مطلب مطابق اصول منطق و فلسفه و حكمت است كه عالي را فداي سافل نكرده‌اند، عالي را براي اعلا شدن، در سايه اعلا شدن خودش، سافل هم عالي بشود، آقايان اهل علم درست توجه فرموديد.

حالا اين بعث انبياء.

اين بعث دو چيز دارد: يكي امتحان خود انبياء و امتحان خلق، هر دو در اين خوابيده است. بايد خود انبياء هم امتحان بشوند، آيا صبر و حوصله دارند يا خير؟ آيا تحمل مشقت‌ها را ميكنند يا خير؟ چون تربيت كردن جاهل كار مشكلي است. اصلا مجالست نادان براي دانا، سخت‌ترين مجازات‌ها است.

يك قصه بگويم بخنديد و مؤيد مطلب هم هست، بچههايي هم در مجلس داريم آن‌ها هم يک چيزي طفلک‌ها بفهمند.

يك وزيري مبغوض شاه شد، شاه نسبت به او غضبناك شد. شاه با اطرافيان خود مَشُورت، مَشوِرت غلط است مَشُورت كرد. حالا ما غلط اصطلاحي ميگوئيم. مَشوِرت كرد كه من از اين وزير بدم آمده است و ميخواهم اين پدرنامرد را يك گوش‌مالي سخت بدهم، چكار كنم؟

يكي گفت: تير بارانش كنيد، يكي گفت: به دار آويزانش كنيد، يكي گفت: گرسنه نگهش بداريد، انحاء و اقسام راي‌ها را دادند، يك حكيم دانشمندي گفت: اعلي حضرتا، اين را با يك ناداني هم پله و هم پياله و هم جوار كنيد. گفت: تو درست ميگوئي،

روح را صحبت ناجنس عذابي است اليم

ملا با نادان به سر بردن، براي او زندان است، زندان روحي است.

وزير، دانشمند، فاضل، چيز فهم بود.

گفتند: يك الاغ احمقي را ببريد و با اين هم كاسه و هم پياله‌اش كنيد. گفت: درست ميگويي اين خوب است. وزير را در يك باغي بردند و حبس نظر كردند، در يك باغ بزرگي، آبشارها دارد، گل و لاله، بلبل همه چيز، دارد، آشپزخانه، نوكر، كلفت، بردند و حبس كردند، گفت: برويد يك نافهم خر احمق بياوريد و با اين هم اطاق كنيد.

گفتند: داهاتي‌ها نوعا از شهري‌ها نافهم‌تر هستند.

مرغ دُم سوي شهر و سر سوي دِه   دُم آن مرغ از سر او به

«عليكم بالسواد الاعظم»، شهرستاني‌ها نوعا عاقل‌تر از داهاتي‌ها هستند، نوعا نه كلا، آن‌هايي هم كه داهاتي خيلي عاقل هستند، ميآيند به شهر و در ده نميمانند.

باز درميان داهاتي‌ها، چوپان‌ها و شبان‌ها از همه نافهم‌تر هستند، زيرا شب و روز با گوسفندان محشور و مانوس هستند و براي آن‌ها ني ميزنند و دنبال سر آن‌ها ميروند و هاي و هويي دارند، با برهها و بزغالهها مانوس هستند، اين‌ها از همه نافهم‌تر هستند.

گفتند: برويد يك شبان نافهمي را پيدا كنيد و بياوريد، توي چوپان‌ها گشتند و يك شبان را ديدند كه در يك گودي، پائين نشسته و رو به بالا ميشاشد. شاش او مي‌آيد و بلند مي‌شود و پايين‌تر مي‌نشيند. اين عقلش نميرسد كه بالا بنشيند و رو به پائين بشاشد. گفتند: خر تر از همه، همين است. اين را به دربار اعلي حضرت آوردند و تقديم كردند و گفتند: اعلي حضرت خرتر از اين در مملكت شما پيدا نكرديم. گفت: خيلي خوب، اين را ببريد و با وزير هم پياله كنيد، وزير هم مردي كوسج است چون وزراي آن تاريخ ريش داشتند، بي‌ريش بودن مال نيم قرن به اين‌طرف است. وزير ريش دارد و كوسج هم هست، آوردند به آن باغ و به آن قصري كه وزير در آن بود او را بردند.

اين تا چشمش به وزير افتاد، بنا كرد به گريه كردن، وزير گفت: جانم، چرا گريه ميكني؟ گريه ندارد «البليه اذا عمت طابت»، درد وقتي همگاني شد گوارا ميشود، من مثل تو، تو مثل من، گريه ندارد، دنيا زير و بالا دارد و از طرف ديگر اين‌جا باغ است، اين‌جا بلبل است، گل است و سنبل است، اين‌جا كسي مثل من پهلوي تو است. دائم وزير دل‌جويي ميكرد ولي چوپان گريه ميكرد، گريه ميكرد، براي اين‌ها ناهار آوردند و سفره را بالاي ميز پهن كردند و غذا را چيدند، جديدا دور ميايستند و ايستاده غذا ميخورند، اين هم سبك جديدي است. مثل حيوانات! مثل ما آخوندها بنشينيد و دست بالا بزنيد، به همه جا هم تسلط داريد، يك بشقاب ميگيرد و ايستاده غذا ميخورد!

بگذرم.

خلاصه كلام، يا ميز بود يا سفره بود، پهن كردند و وزير بنا كرد غذا خوردن. به اين گفت: بيا پسر، بيا نور چشم من، بيا اهميت ندارد، تنها نيستي، من هم هستم، من وزير مملكت بوده‌ام حالا اين‌طور شده است، او ميگفت و او گريه ميكرد. لقمه را وزير خورد، او بلند بلند شروع به گريه كرد، چرا گريه ميكني؟ گفت: دست از دل من بردار. من در اين رمه يك خالو داشتم. خالو يعني آن بز نری که جلو همه قافله سالار است و رهنماي همه است، آن را خالو گويند. گفت: يك خالويي دارم، ريش او مثل ريش شما است، چشمم كه به ريش شما افتاد، به ياد او افتادم.

وزير را ميگويي، آن‌قدر آتش گرفت، فوري قلم و كاغذ برداشت و نوشت: اعلي حضرتا، شاهنشاها، به تاج و تخت و كيان شما قسم ميدهم اگر بزرگواري داريد، دستور دهيد من را الان اعدام كنند، يك دقيقه با اين خر به سر بردن از هزار جان كندن برای من بدتر است.

و راست هم هست، به سر بردن دانا با نادان بسيار مشقت دارد. آن وقت انبياء را كه رجال الهي هستند، انبياء را كه كانون قداست و طهارت هستند، انبياء را كه عصاره فضيلت و بزرگواري هستند، وادار مي كنند و ميگويند: با اين خرهاي نادان بداخلاق بدعمل به سر ببر و اين را آدمش كن. خيلي زحمتش بزرگ است، خيلي مشقت دارد، آهن كج را كه سرد باشد، صاف كردنش آسان است، اما جوان كج معوج را به راه آوردن دشوار است، نادان را دانا كردن، خاصه به معارف الهيه، دشوار است.

انبياء را به اين امر دشوار كه از باب نبوت به دوش آن‌ها ميافتد، به اين امر امتحان ميكنند تا ببينند حوصله ميكند يا خير؟ يكي از عوامل تكامل درجات انبياء حوصله كردن سر همين است. هر نبي‌اي كه تحملش، مشاق نبوت را و زحمات رسالت را بيشتر باشد و تربيتش كامل‌تر و راقي‌تر باشد، او فضيلتش زيادتر است.

يكي از عوامل و عللی كه پيغمبر ما را افضل از ساير انبياء كرده است، تحمل مشاق و ناملايماتي است كه در راه هدايت يك مشت عرب سر وكون برهنه، اوران اوتان بين الانسان و الحيوان، موظف به تربيت آن‌ها شد. يك وقت به پيغمبر ميگويند: برو به تهران، جوانان تحصيل كرده درس خوانده، مودب به آداب را تربيت كن، اين چيزي نيست. يك وقت ميگويند: برو پشت فلان كوه سولقان، فلان داهاتي سر تا پا شاش بي‌تمييز و بي‌ادراك را آدم كن، آن خيلي زحمت دارد.

به پيغمبر گفتند: اين عرب‌هاي كه (الاعراب اشد كفرا و نفاقا) [6] هستند، اين عرب‌هاي بَوال علي عقبيه، اين عرب‌هاي متكبر متبختر! نخوتي كه در عرب است در عجم ابدا نيست، همين عرب‌هاي

سر وكون برهنه سياه سوسک كه هيچ حاليشان نميشود اين‌ها به ما عجم مى‌گويند، به ما نظر ندارند، اين عرب‌ها، نه حالا، از هزار و چهار صد سال پيش ميگويد: ما را جز آدمى‌زاد حساب نمى‌كنند، اين حيوان است.

ببينيد قرآن چه ميفرمايد، ميگويد: اگر ما قرآن را به زبان عربي نميآورديم، قرآن را ما به زبان عجمي ميآورديم، اين عرب‌ها زير بار نميرفتند، مى‌گفتند: ما زير بار زبان عجم برويم؟ همين‌ها، همين سياه سوسكها، همين‌كه حالا در قرن اتم و عصر طلايي، هنوز مثل حيوانات در جزيره‌العرب زندگي ميكنند، همين‌ها، قرآن اگر به زبان عجم ميآمد، اين‌ها ايمان نميآوردند، به كبريائيت و تبختر و تكبري كه داشته و دارند.

آن‌وقت اين متكبرين را بايد آدم بكند، اين‌ها را بايد متواضع كند. وقتي پيامبر نماز را اعلام كرد و تشريع نماز شد، جمعي از سران اين‌ها جمع شدند، آمدند پيش پيامبر گفتند: يا محمد9 ما به تو و خداي تو ايمان آورده‌ايم ولي اين نمازي كه تو آورده‌اي خيلي براي ما سنگين است، چرا؟

ما برويم و سرمان را روي خاك بگذاريم! خم بشويم، بيا پولي از ما بگير و سجده را از نماز بردار. خيال كردند پيغمبر هم مثل مقنين بشر است كه به رشوه قوانين را عوض كند، تبصره‌اي زياد كند، ماده الحاقيه‌اي به آن بچسباند، دو تا ماده را با هم تركيب كند و از آن ماده ثالثه‌اي تولد كند، خيال كرده بودند پيامبر هم از اين‌ها است. محرمانه ميخواستند جبرئيل امين، يعني پول‌ها و اسكناس‌ها را بر پيامبر نازل كنند تا تغيير قانون بدهد. گفتند: پولي از ما بگير همين نماز را از ما بردار، ما خم شويم! گردن ما را بزنند بهتر از اين است كه خم بشويم و يا بخ خاك بيافتيم. پيغمبر فرمودند: به دست من نيست، شارع خدا است، مقنن خدا است. نماز براي همين است كه دماغ شما را به خاك بمالد، براي اين است كه كبريائيت شما كوبيده شود، براي آن است كه در دربار خدا خاضع و خاشع شويد.

آن‌وقت ميگويند، اين عرب را بيا آدم كن! جان پيغمبر به لب ميآيد تا اين‌ها را آدم كند، بالاترين مشقتها و زحمت‌ها است. كدام پيغمبر مبتلا به آن بليه شد كه پيامبر ما مبتلا شد؟ هيچ‌كدام، لذا اين افضل انبياء شد، يك جهت فضيلت پيامبر همين است. «ما اوذي نبي مثل ما اوذيت» [7] اين آزار روحي پيامبر بود كه از همه بيشتر بود و الا زكرياي پيامبر را اره به سرش گذاشتند و زنده زنده دو شقه‌اش كردند، آزار روحي پيغمبر از همه انبياء بيشتر بود، در اثر چه؟ در اثر اين‌كه متعلمين او ناجنس بودند. اين خودش امتحان انبيا است، به اين مطلب انبياء امتحان و اختبار ميشوند، و خلق

هم به همين انبياء، اختيار و امتحان ميشوند. به چه؟ به اين‌كه حالا ميخواهم بگويم. اين مطلبي كه الان ميخواهم عرض كنم، شاه مطلب است و بايد تمام جوان‌ها خوب ياد بگيرند، خوب، هرجا هم براي ايشان ابهامي داشت بيايند از خود من بپرسند.

آقايان! انبياء دو جنبه دارند: يك جنبه «يلي الرب»ی آن‌ها است و ديگري جنبه «يلي الخلق»ی آن‌ها است. انبياء دو حيثيت دارند، يك حيثيت مُلكي بشري دارند كه (انما انا بشر مثلكم يوحى اليكم) [8] . مثل ما ميخورند، ميخوابند، لقاح ميكند، ميخندند، گريه می‌كنند، غضباك هستند، دلشاد هستند، گرسنه‌اند، سير هستند، خواب هستند، بيدار هستند، هرآن‌چه از عوارض و اعراضي كه ما داريم، آن‌ها هم دارند.

47:10

ما ناخوش مي شويم، آن‌ها هم ناخوش ميشوند، مريض ميشوند،

هم انبياء و هم اوصياء انبياء. اين‌ها را خوب گوش بدهيد، ناخوش ميشوند. ما دوا ميخوريم و چاق ميشويم آن‌ها هم دوا ميخورند و چاق ميشوند، ما دو روز غذا نخوريم ما را ضعف ميگيرد، آن‌ها هم همين‌طور هستند، آب به ما نرسد تشنه ميشويم آن‌ها هم همين‌طور هستند، تمام اعراض و و جوانبی كه ما از جنبه بشريت داريم، انبياء هم دارند، «كاحد منا»، مانند يكی از ما، و تا اين‌طور نباشند با ما سنخيت نخواهند داشت. و پريروز گذشته، كه بحث سنخيت را كردم عرض كردم، سنخيت جاذب است، بايد انبياء سنخ مردم باشند. اگر انبياء سنخ مردم نباشند، نه آن‌ها ميتوانند افاضه و افاده كنند و نه اين‌طرف ميتواند استفاده كند.

الان يك جنی روي منبر باشد، اگر به صورت بشر مثل بنده باشد، كه سنخ با شما شده باشد، يك جني سنخ با شياطين شده باشد، خوب! هم او حرف ميزند و هم او ميشنود، اما اگر به صورت بشر نباشد، نه او ميتواند به شما حرفي حالي كند و نه شما حرف او را ميشنويد، چون سنخ نيست.

ملك هم باشد همين‌طور است. (لو جعلناه ملكا لجعلناه رجلا و للبسنا عليهم ما يلبسون) [9] سنخيت بايد باشد، ناچار پيامبرها بايد سنخ بشر و مثل بشر باشند، همه عوارض بشر در آن‌ها باشد.

اما اگر از تمام جهات مثل بشر شدند، من جميع الجهات، فرض بفرماييد حضرت خاتم الانبياء9 مثل بنده شد، تفاضلي بر بنده ندارد، كه بنده پيرو و تابع او باشم، چرا من تابع او باشم؟ به قول علماء، «ترجيح احدي المتساويين» بر ديگري غلط است، بلكه بالاترش، ترجيح مرجوح بر راجح، اغلط است، يعني غلطتر است.

اگر اين پيغمبر بنا شود مثل بنده از جميع جهات باشد، هيچ ما به الامتيازي در او نباشد، چرا او جلو بيافتد و من عقب؟ دوتايي دوش به دوش هستيم، من جلو بيافتم و او عقب من بيايد!

پس بايد در عين حاليكه صورةً مانند من است، معناً يك جهات فضيلت و امتيارات گوهري در او باشد تا به مناسب آن جهات گوهري و فضائل روحاني، من مطيع او بشوم و او مطاع بنده باشد.

شاعري شعري مي گويد، براي تمثيل و تمثال مساله من مناسب است، شاعري ممدوح و محبوب خود را مدح ميكند ميگويد:

بشرٌ و لكن فيه معنا آبق فالعود ليس كسائر الاعواد

ميگويد: محبوب من بشر است مثل ما است، اما در او يك معناي ديگري است، باطنش يك اقيانوس عظيمی است، آن‌وقت مثال ميزند و ميگويد: چوب عود، مثل همين چوب‌ها ميماند، اين ستون چوب است، چوب عود هم چوب است، اين داراي طول و عرض و عمق است، حجم دارد، آن هم داراي طول و عرض و عمق است، حجم دارد، اين شكسته ميشود، آن‌هم شكسته ميشود، اما اين را خروار خروار خريد و فروش ميكنند، آن را مثقال مثقال.

خدا به حق پيغمبر همه شما را، هركس كه صداي من را ميشنود و آمين ميگويد، همه را با پول خودش به زودي به مكه مشرف بفرمايد.

آن‌جا طبق‌هاي چوب عود را گذاشته‌اند، حجاج يكي از ارمغان‌ها و هديهها و سوغاتي‌هايي كه ميآورند، چوب عود است. يك سير، چوب عود ميخرد، دو سير چوب عود ميخرد، آن‌وقت چوب عود را مثقال مثقال مصرف ميكنند، چرا؟ آن‌هم چوب است، چوب سنجد پدرسوخته هم چوب است، هيزم سنجد، گند و بو و تعفنش طوري است كه هيزم فروش‌ها از فروش آن پرهيز ميكنند و هيزم‌خرها از خريدش پرهيز ميكنند. آن‌هم چوب است، گند و بويي دارد، اما عود، يك نخودش را در آتش ميريزند و فضاي بزرگي را معطر ميكند، شامهها را ملتذ ميكند، يك اسانسي در آن است، يك جوهر و گوهري در اين چوب است كه اين چوب را از چوب سنجد ممتاز كرده است، اين چوب را از چوب توت پدرسوخته ممتاز كرده است. شعله ندارد، گازش كم است. انبياء بشر هستند، اما مثل عود هستند، صورةً مانند ما هستند، ميخورند، ميخوابند، غم دارند، نشاط دارند، زن ميگيرند، اولاد راه ميandازند، همه آن‌چه را كه ما داريم آن‌ها هم دارند، اما در باطن آن‌ها يك اسانس ديگري است، يك گوهر ديگري است.

(انهم عندنا لمن المصطفين الاخيار) [10] اين‌ها برگزيده خدا هستند، اين‌ها گوهرهاي والا و لولوهاي لالای عالم بالا هستند. خدا به دست اين‌ها داده است، اين‌ها يدالله هستند، ملكوت اشياء به دست اين‌ها است، ملكوت اشياء به يد خدا است، و اين‌ها يدالله هستند، (قل من بيده ملكوت كل شيء) [11] ، دست خدا هستند، ملكوت به دست اين‌ها است، بلكه بالاتر است، ان‌شاءالله شما زنده و من هم تصدق سر شما زنده باشم، پنچ، شش روز ديگر يك پرده حرف‌ها بالا مي‌آيد و قلبتان روشن بشود، روحتان نوراني بشود كه بفهميد انبياء چه كسانی هستند؟ چه هستند؟ مخصوصا نبي خودتان، دوازده امامتان را بشناسيد.

احمق‌هاي قشري، پوستي، خشك! كه از حقايق هيچ سر در نمي‌آورند، بدبخت‌ها! شما اقلا يك پرده بالا بيائيد.

ملكوت اشياء به اذن خدا به دست اين‌ها است، نيروي باطني ماديات، در كف اختيار و قدرت اين‌ها است به اذن خدا، به اذن خدا، حواستان جمع باشد!

قصه‌اي را ميگويم.

يكي از اساتيد من داراي كمالاتي بود، يك وقتي، من يك مطلبي از او درخواست كردم، خيلي هم من را دوست مي‌داشت، خيلي، من نور چشم او، ميوه دل او، خيلي محبوب او و مورد علاقه او بودم.

صاف به من گفت: آقاجان اين را به شما نميدهم، گفتم چرا؟ گفت: جانماز را به كسي نميدهيم، تا خودمان زنده هستيم، جانماز محراب مال خودمان است، جا مهر را به كسي نميدهيم تا زنده‌ايم، وقتي خواستيم خلع بدن كنيم آن‌وقت ممكن است.

آقا، جامهر خدايي مال خود خدا است، خدا جامهر و جانمازش را به هيچ‌كس نميدهد، خدا به هركس هرچه ميدهد، عاريه ميدهد، ريش همه دست خودش است.

اين يك نكته‌اي است ياد بگيريد،

ريش تمام ممكنات به دست خود خدا است، حضرت خاتم الانبياء9 را اشرف مخلوقات كرده است، زمام مُلك و ملكوت را به دست او ميدهد، اما ريش خود خاتم الانبياء9 به دست خود خدا است. تا خدا اذن ندهد، خاتم الانبياء9 هيچ‌كاره است، اگر خدا اذن بدهد، همه كاره است، به اذن خدا همه كاره‌اند و ملكوت به دست اين‌ها است، بدون اذن خدا، هيچ كاره صرف هستند. اين‌ها اوعيه ميشت هستند، علماء اين را براي شما ميگويم، اغلب نميفهمند چه مي‌گويم، «نحن اوعيه مشيه الله» [12] ، وعاء مشيت خدا هستند، ظرف مشيت هستند. ليوان، ظرف آب است، اگر آب تويش ريختي، خوب

است و به درد می‌خورد و رفع عطش میکند، اما اگر تو، آب تویش نریختي، خالي است و هیچ است. مثل این حوض وسط، حوض دور آب دارد، شما میروید وضو میگیرید، روزه خورهای شما میخورید، اما آن حوض وسط، آب ندارد، هیچ، هیچ، وجودش کالعدم است. این‌ها اوعیه مشیت خدا هستند، اگر خدا چیزي را خواست، ظرف وجودي آن‌ها پر میشود از مشیت خدا. آن وقت مُلك و ملكوت به اختیارشان است، چون همه چیز به مشیت خدا است.

نكته خیلي دقیق و علمي است اهل علم، به آبروي شما والله، من این نكته را گفتم و الا براي نوع مردم این نكته تیز و بران را نمیگفتم. (و ما تشاوُون الا ان یشاء الله) [13] این مال پیامبر و ائمه است، روایت هم وارد شده است، این‌ها وعاء مشیت خدا هستند ظرف مشیت هستند، ظرف اگر مظروف داشت، قیمت دارد، اگر مظروف نداشت وجودش کالعدم است.

این حوض اگر آب داشت، شما وضو میگیرید، اگر آب نداشت، هیچي، مثل زمین توي بازار است، این‌ها وعا هستند، ظرف هستند، مظروفشان چیست؟ مشیت خدا. كلیه اشیاء هم به مشیت خدا است، (قل اللهم مالك الملك توتي الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء تعز من تشاء تذل من تشاء) [14] همه چیز مال «من تشاء» خدا است. مشیت الله.

و این‌ها ظرف مشیت هستند. اگر مشیت الله در ظرف وجودشان قرار گرفت، مُلك و ملكوت در دستشان موم است! آفتاب چیست كه بگوید برگرد! ماه چیست كه بگوید دو نیم بشو! كوه چیست كه بگوید بیا! این‌ها هیچ نیست! هیچ!

یك نكته بگویم، خارج از ما نحن فیه است به قول علماء، به قول فوكولي‌های مجلس تو پرانتز.

یك استادي داشتم، یك وقتي صحبت امیرالمومنین7 شد، او به من دستور میداد فلان دعا را نخوان، جایز نیست بخواني. میگفتم چرا؟ میگفت: این دعا عظیم است و این را براي این جزئیات نباید مصرف كرد. آن‌وقت براي من قصه‌اي گفت.

گفت: در شهر اصفهان، شب جمعه‌ای حلقه‌اي از فقراء و دراویش بود، حال كدام سلسله بوده نمیدانم. گفت: نشسته بودم، این‌ها یك چراغ روغني داشتند.

سابق برق كه نبود، چراغ‌هایي درست میكردند ظرف‌هایي از سفال، داخلش را روغن ؟؟؟ 1:03:20 میریختند، فتیله‌اي پنبه‌اي یا پشمي میگذاشتند، آن‌وقت با سنگ و چمخاق روشن میكردند. اي قربان همان زمان‌ها و همان سنگ چمخاق‌ها! این زندگي ماشیني كه پدر همه را در آورده است. به هر حالت.

فرمود: اين‌ها مشغول ذكر بودند، ذكر لا اله الا الله مي‌گفتند، يك مرتبه روغن اين چراغ تمام شد و چراغ خاموش شد. يكي از فقرايي كه آن‌جا نشسته بود، گفت: يا علي، و فوت به طرف چراغ كرد، چراغ روشن شد، نوراني‌تر از قبل.

فرمود: وقتي ذكر اين‌ها تمام شد، آن بزرگ اين‌ها او را جلو طلبيد، يك سيلي به صورت اين زد، كه يكي از او خورد يكي هم از ديوار خود، كه فلان فلان شده اين چه كاري بود كه كردي؟ گفت: چكار كردم؟ گفت: فلان فلان شده چرا اسم مولا علي7 را خوار كردي؟ چيزي كه با دو مثقال روغن، روشن مي‌شود، اسم علي7 را براي اين‌كار بردی؟ اسم علي7 را بگو و زمين را زير و رو كن، زمين را زير و رو كن.

براي اين‌ها آفتاب برگرداندن، ماه دو نيم كردن، كوه را جلو آوردن، درخت را دو نيم كردن و از وسطش عبور كردن، سنگ ريزه را به سخن در آوردن، كارد را از آستين عرب به حرف آوردن، سوسمار را به سخن آوردن، اين‌ها چيزي نيست. اين‌ها نخود كشمش بچه‌ها است!

به صاحب اين منبر و به صاحب اين محراب و به صاحب اين خانه، من از نوكرهاي نوكرهاي نوكرهاي علي ابن ابي طالب7 چيزهايي را ديده‌ام، از همين رديف‌ها، من ديده‌ام، اين‌كه چيزي نيست كه سنگ را پيغمبر به سخن آورده است،

چون‌كه با كودك سر و كارت فتاد پس زبان كودكي بايد گشاد

با بچه‌ها كه مي‌خواهند نخود و كشمش جلويشان بريزند تا بكشند جلو، نخود و كشمش است، و الا مطلب بالاتر از اين است. همين‌جا مطلب سپرده به شما تا فردا.

ما فقيران كه بي سر و پائيم

يعني مبدء و منتهي نداريم.

ما فقيران كه بي سر و پائيم كارفرماي چرخ مينائيم

لا و الا است وِرد صوفي ما ما از آن سوي لا و الا ايم

آن فقيري كه پادشاهان را تاج بخشاست همتش مائيم

يك شعر ديگر هم بخوانم و ديگر دعا كنم.

چرخ با ما ستيزه نتواند

غلط مي‌كند اين چرخ كه با ما بخواهد بجنگد.

چرخ با ما ستیزه نتواند   کو به زیر است و ما به بالائیم

يك كلمه يادم آمد.

این کار جهان چو کعبتین است و چو من   نامرد زمرد میبرد چه توان کرد

آن‌کسی‌که فرمان میدهد، چرخ را بر میگرداند، آن‌کسی‌که فرمان میدهد، آفتاب را بر میگرداند يك‌وقت هم میبینند ريسمان به گردنش او انداخته‌اند، چهل نفر دور او، كشان كشان، با سر و پاي برهنه، روز روشن، او را به طرف مسجد میبرند، «الغوث في عنقي حبلا» [15]

من بارها گفته‌ام، شدت قضیه را در يك مثال میتوانم بفهمانم.

الان اگر خداي نكرده، خداي نكرده، العياذ بالله، يك طلبه‌اي، به فرض مقصر باشد، پاسبان بخواهد او را به كلانتری بكشد، مقصر است، اين پاسبان بي‌حيائي كند و عمامه اين طلبه را به گردن خودش بياندازد و عباي طلبه را بپيچد به گردنش، طلبه را با سر و پاي برهنه بخواهد هول به طرف كلانتري بدهد، همه اين مردم میشورند، همه. به پاسبان میگويند: چه حقي داري اين‌طور به او بي‌احترامي ميكني؟ اگر مقصر است با احترام او را به كلانتري ببر، چرا عمامه‌اش را برداشته‌اي؟ چرا عبا را از دور گردن او برداشتی؟ چرا هتك روحانيت ميكني؟

همين الان، مطلب به همين قرار است، آن وقت ببينيد چه كار كردند؟

رئيس روحاني اسلام، روز روشن، پهلوي مسجد پيامبر، ريسمان به گردنش انداخته‌اند، دور او را گرفته‌اند، يكي آستينش را گرفته است، يكي از عقب او را هول ميدهد. يك نفر پيدا نميشود بگويد آخر اين بزرگ اسلام است، اين اولين روحاني اسلام است، چرا هتكش ميكنيد؟ چرا با سر و پاي برهنه او را ميكشيد؟ چرا او را هول ميدهيد؟

ببينيد چطور شده است قضيه؟

يك وقت ديدند يك خانم پهلو شكسته

اي واي،

چشم‌هايتان به اشک آمد، انشاءالله ناله‌هايتان بلند بشود.

دو تا پسر بچه دنبالش، دو تا دختر بچه دنبالش،

رسيد، علي7 را بغل گرفت. نميگذارم او را به اين حالت ببريد.

يك كلمه براي اهل علم مي‌گويم، به گل روي آن‌ها ميگويم و از آن‌ها اشك و ناله ميطلبم.

در مجلس معاويه، امام حسن7 به مغيره بن شعبه جمله‌اي فرمودند.

فرمودند: «انت ضربت امي فاطمه3 حتي ادميتها»

بي‌بي، محكم علي7 را بغل گرفته است، بچهها هم دور مادر داد و فرياد دارند، صدا بلند شد، زن‌ها هم ريختند دور فاطمه زهرا3 را گرفتند.

ديدند مطلب خراب شد،

سيدها با اذن شما اين كلمه را مي‌گويم بلند گريه كنيد،

ديدند كه سياست بايد تند و تيز شود. سه نفر از سه طرف به حضرت زهراء3 حمله كردند، دومي از يك‌طرف، و قنفذ لامذهب از يك‌طرف، مغيره بن شعبه از يك‌طرف، امام حسن7 به مغيره فرمودند: تو اين‌قدر مادرم را زدي، بدنش مجروح شد.

وا ويلاه!

بحق مولاتنا و سيدتنا الصديقه الكبري3 و بابيها و بعلها و بنيها

با چشمان گريان و دل‌هاي بريان

ده نوبت

يا الله

الهي به عصمت كبراي فاطمه اطهر3 و به روح پدرش و شوهرش و فرزندانش، همين ساعت امر ظهور امام زمان7 را مقرر فرما.

شفاي دل شيعيان را به ظهور امام زمان7 تعجيل فرما.

قلب مقدس مقدس امام زمان7 را از هر هم و غم و المي نجات عطا فرما.

قلب مطهرش را از ما گناهكاران خرسند فرما.

قلب ما را از محبت و ولايت حضرت بقيه الله روحي فداه مملو و سرشار فرما.

ما و همه شيعيان، بلكه همه مسلمانان، در ظل لوا ولی عصر7 از هر خطا و اشتباه و هر خطر و صدمه و گزندی حفظ فرما.

مشكلات ما را حل و سهل و آسان گردان.

گرفتاری‌های ما را از هر رديفی كه هست برطرف فرما.

بیماران ما را شفای خیر بده.

بیماری نافهمی را از ما دور گردان.

به حق محمد و آل محمد: آن‌چه گناهی کرده‌ایم، به آبروی حضرت صدیقه3 گناهان ما را ببخش.

ما را پاک و بی‌آلایش از در خانه‌ات روانه فرما.

توفیق تقوی و پرهیز از گناه تا پایان عمر به همه ما کرم فرما.

بین ما و موالی ما، آل محمد: لحظه‌ای فاصله نیانداز.

گویندگان کلمتین شهادتین در هر نقطه روی زمین هستند، همه را معزز و معظم و در امن و در امان و در عز و رفاه نگه بدار.

شر کفار، یهود و نصاری را از سر مسلمین دور گردان.

الهی به باطن علی بن ابیطالب7 شر کفار را به خودشان برگردان.

آقایان حاضرین، هر حاجت شرعی دیگر دارند روا بفرما.

بالنبی و آله و عجل فی فرج مولانا صاحب الزمان7.